

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: آلدو ماداریا گایا  
برگردان از: مدان  
فرستنده: علی مشرف  
۲۶ جولای ۲۰۲۱

## نئولیبرالیسم دشمن تاریخی دموکراسی



اولین اجلاس مجمع «مونت پلرن» در سال ۱۹۴۷ با حضور بنیان گزارانش «فردریش هایک» و «لودویک وون

میزس»

فراتر از یک مجموعه ساده سیاست‌های مبادله آزاد، نئولیبرالیسم همیشه به دنبال تغییر موازنه قدرت در جامعه به نفع کارفرمایان بوده است. حمله نئولیبرالیسم علیه دموکراسی و تضعیف سندیکاها امروزه بازی راست افراطی شده است. از بیش از ۷۵ سال پیش نئولیبرالیسم وجود دارد. از زمان تلاش های مجمع «مونت پلرن» در سال های ۱۹۴۰ برای ابداع دوباره لیبرالیسم به شیوه قدیم، نئولیبرالیسم اشکال متفاوتی گرفته است. از مکتب شیکاگو و نظم-لیبرالیسم المانی تا کودتای چیلی در سال ۱۹۷۳ توسط پینوپیت، انقلاب های تاجری و ریگانی، تعدیلات ساختاری تحمیلی توسط صندوق جهانی پول و بانک جهانی و یا «راه سوم» اروپائی.

مبحث نئولیبرالیسم باعث ایجاد یک کارگاه واقعی ابراز نظر شده که در طی ده سال گذشته رشد کرده است. بدین ترتیب کارشناسان تلاش می کنند تا به مفهومی مبهم که هرچه بیشتر مورد اعتراض است معنا بدهند بسیاری از کسانی که درباره نئولیبرالیسم قلم می زنند امروزه مدعی هستند که این آخرین رقص آن در صحنه جهانی است. در شرایطی که

تغییرات ناشی از بحران مالی سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ و روی کار آمدن دولت‌های اقتدارگرا و محافظه کار و لزوم راه های حل سیاسی دولتی به مقیاس بزرگ در شرایط کووید ۱۹ بسیاری ادعا کرده‌اند که نئولیبرالیسم واقعاً به نفسهای آخر افتاده است.

ولی آیا واقعاً چنین است یا این که نئولیبرالیسم فقط در حال جا افتادن به اشکال خشن تر است. همانطور که پیش از این هم گفته‌ام نئولیبرالیسم در حال مرگ نیست ولی به عکس در حال تغییرات مهمی است که آن را به ویژه برای دموکراسی امروزی خطرناک می‌کند. در واقع این تهدید برای دموکراسی، کلید درک مقاومت نئولیبرالیسم می‌باشد. توان آن در تحمل بحران ها و سیستم های رقیب به هیچ وجه نتیجه جذابیت ماندگار بازار آزاد و رقابت اقتصادی نیست به عکس نئولیبرالیسم با تضعیف میانی نهادها و سازمانهای دموکراتیک ادامه حیات داده است.

بدین ترتیب نئولیبرالیسم با قدرتهای خودکامه، تکنوکرات و تحقیر کننده دموکراسی متحد شده است. این وجه مرکزی پروژه نئولیبرال آن چیزی است که زمینه را برای ظهور «نژاد» جدیدی از رهبران راست افراطی در سراسر جهان آماده می‌کند. امروزه ما شاهد بروز اتحادی بین نئولیبرال ها و سرمایه بزرگ هستیم که بر حمایت از ملی گراها، محافظه کاران اجتماعی و پوپولیست های خودکامه تکیه می‌کند و این اتحاد است که می‌تواند یکی از بزرگترین تهدیدها برای سیاست های دموکراتیک باشد.

### نئولیبرالیسم یک پروژه سیاسی است

برای بسیاری نئولیبرالیسم مجموعه نظرات اقتصادی است که مدعی برتری بازار به عنوان شکل هماهنگ کننده اجتماعی میان افراد است. با چنین نگاهی نئولیبرالیسم می‌تواند جذاب وقانع کننده باشد تا نهایتاً بر نظرات رقیب مانند برنامه ریزی دولتی فائق آید. برای کسانی که چنین دیدگاهی از نئولیبرالیسم دارند، پیشنهاداتی که بر اساس آن ها دولت به اداره امور برمی‌گردد به مثابه شامدی به بازگشت به عقب و تفاهم اجتماعی تلقی می‌شود که نئولیبرالیسم را طرد می‌کند.

این یک پروژه سیاسی است که نه فقط خواستار کاهش قدرت دولت است بلکه به طور عینی می‌خواهد تمامی تلاش‌های هر نوع عامل نقش آفرین اجتماعی را نابود کند.

به‌طورعام نئولیبرالیسم این‌گونه تفهیم شده که یک ایدئولوژی است که بازارها را ورای دولت ها و افراد را ورای جوامع قرار می‌دهد. با این وجود دهه‌ها تحقیقات نظریه «فیلیپ میروسکی» یعنی «حقیقت دوگانه» پنهان پشت دکترین نئولیبرال را ثابت کرده‌اند. بدین معنا که با عرضه آزادی انتخاب و آزادی رهائی از قواعد تحمیلی دولتی، نئولیبرال ها همیشه به لزوم یک دولت مقتدر و اغلب خودکامه اذعان داشته‌اند.

این به معنای دو چیز است اول این که آنها همیشه نسبت به خود بازار و رقابت بازارها بسیار کمتر دل بسته بوده‌اند تا به آنچه که می‌توان به لطف بازارها ایجاد کرد. با وجودی که نئولیبرال ها عموماً به دنبال حذف هر نوع دخالت دولت هستند که با تصمیم گیری آزاد شرکت های خصوصی تداخل می‌یابد ولی با تمامی اشکال مداخله دولت مخالف نیستند. نئولیبرال ها هیچ مشکلی با اشکال مداخله گرانه دولت برای توزیع ثروت بین گروه‌های بزرگ شرکت‌ها از طریق معافیت‌های مالیاتی سخاوتمندانه و یا کمک های عظیم در زمان بحران های مالی ندارند. مخالفت آنها با مداخلات دولتی است که توزیع ثروت به سمت طبقه کارگر را تحمیل می‌کند.

نئولیبرال ها برای تعمیم بازار و منطق بازار به تمامی اشکال زندگی اجتماعی و سیاسی تلاش می‌کنند و توجهی به این ندارند که همین امر به یک رقابت ناسالم و یا یک انحصار خالص می‌انجامد. دوماً روشن است که نئولیبرال ها به

دولت هائی قدرتمند برای تحمیل ورعایت بازارهای آزاد احتیاج دارند حتی اگر این حالت به اقدامات دولتی صریحاً سرکوبگرانه منجر شود.

بنابراین نئولیبرالیسم بیشتر از یک مجموعه نظرات در مورد بازارهای آزاد است. این یک پروژه سیاسی است که نه فقط می خواهد قدرت دولت را کاهش دهد بلکه به طور عینی می خواهد تمامی تلاش های هر نوع عامل نقش آفرین اجتماعی اعم از دولت، سندیکاها و احزاب سیاسی برای مداخله در تصمیمات شرکت های خصوصی را نابود کند. این پروژه تغییر توازن قواء، کلید مقاومت نئولیبرالیسم است. نئولیبرالیسم در مقابل دموکراسی است.

برای درک رابطه بین نئولیبرالیسم و دموکراسی ما باید تأملی روی واهمه سکولار نئولیبرال ها از حاکمیت اکثریت بدون مالکیت و امکان لگدمال شدن آزادی های اقتصادی توسط امپال دموکراتیک این اکثریت داشته باشیم. «جیمز بوکانان» یکی از نمایندگان بارز سنت نئولیبرال، بروشنی در کتاب مشترک معروفش «خلل دموکراسی» این را توضیح می دهد.

مستندات زیادی در مورد تهاجم نئولیبرالیسم علیه سازمانهای سندیکائی و حقوق مذاکره جمعی وجود دارد. ولی به عکس در مورد این که نهادهای سیاسی ما چگونه بنیاد شده اند که بتوانند هرگونه مخالفت سیاسی معتبر را بلوکه کنند، مستندات کمتری وجود دارد.

به اینجا که می رسد دیگر آزادی رقابت، عملکرد درست بازار و نه حتی انتقاد به دخالت دولت برای نئولیبرالیسم جائی ندارند و فقط به نهادهای سیاسی علاقه دارد که از طریق آن ها سیاست اقتصادی باید اجراء شود. با به کارگیری این منطق «خائیم گوزمان» مبتکر ساختار سیاسی - اقتصادی چیلی به ارث رسیده از پیئوچیت به این نتیجه رسیده است که نهادهای سیاسی باید به گونه ای سازمان داده شوند که مخالفان در صورت به قدرت رسیدن مجبور باشند اقداماتی را پیشه کنند که با آنچه که ما می خواستیم زیاد متفاوت نباشند. همانگونه که «والتر لیپ مان» پدربزرگ مجمع «مونت پلرن» توضیح می دهد «گره مسأله این نیست که بدانیم آیا اکثریت باید حکومت کند بلکه چه نوع اکثریتی باید حکومت کند».

نئولیبرالیسم با هدف نهائی محدود کردن فضای موجود برای سیاست و سیاستمداران، با تغییر موازنه قدرت بین موافقان و مخالفان سیاست دموکراتیک، دموکراسی را محدود می کند. مطالعه نئولیبرالیسم و دموکراسی در امریکای لاتین و اروپای شرقی امکان شناسائی سه مکانیزم مشخص در حال اجراء را می دهد. اولین مکانیزم عبارت از ایجاد یک طبقه کارگزار اقتصادی جدید از طریق خصوصی سازی دارائی های دولتی و امکان دادن به فرصت های تجاری جدید در بخشهای مقررات زدائی شده است.

مدتهای زیادی تصور می شد که منطق براندازی دولتهای اجتماع گرا عبارت از افزایش حداکثری کارائی و رشد بوده است. با این وجود در کشورهائی که نئولیبرالیسم رشد کرده است خصوصی سازی و مقررات زدائی های هدفمند عمدتاً برای ایجاد یا تقویت آن شرکتهای خصوصی بوده است که از مجموعه پروژه نئولیبرال حمایت می کرده اند و این عمدتاً شامل بخش مالی، شرکت های صادراتی قابل رقابت و شرکت های چند ملیتی بوده است. شرکتهائی که منافع آنها ایجاب می کند که نئولیبرالیسم باقی بماند از امتیازات ساختاری که به آنها اهداء شده استفاده می کنند تا تلاش های رفرم در ابعاد مالیاتی، سیاست های صنعتی، اقدامات اجتماعی، حفاظت از محیط زیست و شرایط کار را به عقب برانند.

دومین مکانیزمی که به نئولیبرالیسم امکان بقاء داد جلوگیری از استقرار نیروهای سیاسی ضد نئولیبرال است. مستندات زیادی در مورد تهاجم نئولیبرالیسم علیه سازمانهای سندیکائی و حقوق مذاکره جمعی وجود دارد ولی به عکس در مورد این که نهادهای سیاسی ما چگونه بنیاد شده اند که بتوانند هرگونه مخالفت سیاسی معتبر را بلوکه کنند مستندات کمتری

وجود دارد. این کار به ویژه از طریق افزایش قدرت قوه مجریه برای دور زدن پارلمان هائی که به هر حال بیشتر بازتاب جامعه هستند و نیز نهادهای گردن نقش آفرینان غیر انتخابی قادر به وتوی تصمیمات اکثریت انجام می شود. مؤثرترین تاکتیک ها آنهایی بوده اند که مدل های نمایندگی سیاسی را مثلاً با مهندسی انتخاباتی و تغییر گستره حوزه های انتخاباتی متحول کرده اند.

یک نمونه آن در چیلی در سال ۱۹۸۹ است که طی آن سیستم انتخاباتی و تعداد نمایندگان منتخب در هر حوزه انتخاباتی چنان تنظیم شدند که راست بتواند نیمی از نمایندگان پارلمان را به جای یک سوم همیشگی در دست داشته باشد. این اقدام، چپ را طی ۲۰ سال از داشتن نماینده محروم کرد و معتدل ترین چپ ها را به جایی سوق داد که با جناح میانه رو که مواضع رفرمیست خود را بزرگ کرده بود ائتلاف طولانی مدت بکند. این اقدام و نیز حد نصاب اکثریتی لازمه برای تغییر ویژگی های بنیادین نهادهای ایجاد شده توسط پیנוچیت، در جلوگیری از هر نوع رفرم قطعی سیستم در دوران ۴ دولت میانه - چپ بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ اساسی بوده ند.

در مواردی دیگر این تلاش ها برای محدود کردن نمایندگی ها شامل محروم کردن تام و تمام بخش های وسیع جمعیت از حق رأی بوده است. برای نمونه در استونی نئولیبرالیسم زبان مشترک را با تندروترین جریان استقلال طلب ناسیونالیست در مخالفت با اتحاد شوروی سابق پیدا کرد. نئولیبرال ها هراس مردم استونی از بلوکه شدن روند استقلال توسط جمعیت روس تبار را دستاویز قرار دادند و بدین ترتیب چهل درصد جمعیت در سال ۱۹۸۹ از حق رأی محروم شد.

و آنها توانستند یکی از بلند پروازانه ترین پروژه های نئولیبرالی متخذه در اروپای شرقی را به اجرا در آورند. در نتیجه افرادی که بیش از همه از این رفرم ها آسیب می دیدند یا از حق رأی محروم شده بودند و یا به دلایل ناسیونالیستی و نه اجتماعی-اقتصادی رأی می دادند. در نهایت، این امر خلاف اغلب موارد دیگر در اروپای شرقی، مانع شکل گیری نیروهای سوسیال دموکرات شد که می توانستند تهاجم نئولیبرال را تعدیل کنند.

نهایتاً نئولیبرال ها تصمیم گیرندگان سیاسی را با آنچه که قفلهای قانونی نهادینه می نامند از مطالبات مردمی جدا کرده اند. بر این اساس ابعاد کلیدی سیاست اقتصادی کشور خارج از دسترس بحث های دموکراتیک نگه داشته می شود که مبدا همانگونه که «بوکانان» و «ریچارد واگنر» گفته اند در دریای سیاست دموکراتیک دچار انحراف شوند. برای نمونه بانکهای مرکزی مستقل و قواعد سیاست مالیاتی ابزارهای کلیدی هستند که سیاست پولی و مالیاتی را از بحث های دموکراتیک دور نگه می دارند.

تثبیت تورم به عنوان یکی از اهداف کلیدی اقتصاد کلان عملاً باعث کاهش توان بانک های مرکزی در استفاده از سیاست پولی جهت تعدیل بحرانهای اقتصادی و ترجیح اشتغال نسبت به تثبیت قیمت ها شده است. به عکس، قواعد بودجه همچون روند تعادل بودجه به شدت توان دولت در تأمین هزینه های عمومی را کاسته اند. علاوه براین، تعیین حد نصاب آرای بالا در قانون اساسی برای ایراد تغییر در این اختیارات، عملاً این ابعاد بنیادی مجموعه ابزارهای تعیین سیاست اقتصادی را از دسترس دولت های منتخب خارج کرده است.

با عبارات نئو گرامشی می توان گفت که یک بلوک اجتماعی مشتمل بر احزاب متعدد و ریشه دار در بخشهای مشخص فعالیت به یمن منابع اقتصادی و نهادهای اش با محدود کردن فضای موجود برای سیاست و سیاستمداران به گونه ای موفقیت آمیز از پروژه نئولیبرال دفاع کرده است و نتیجه مستقیم آن فقرای ناگهانی ویژگی بازتاب نمایندگی دموکراسی های ماست.

## نئولبرالیسم و منطق پوپولیستی

با توجه به موضع خصومت آمیز نئولبرالیسم در قبال نهادهای دموکراتیک پایه، امروزه درک نزدیکی انتخاباتی بین نئولبرالیسم و راست تندروی پوپولیست دشوار نیست. خلاف آنچه که «وندی براون» گفته راست تندرو نه از ویرانه های نئولبرالیسم بلکه از امکانات مشخصی سر بر می آورد که هم زائی اصول بنیادین نئولبرالیسم و پوپولیسم ایجاد می کند.

در سال های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ایده آل های نئولبرال روی دکترین های خودکامه تطبیق داده شدند تا برخی رفورم ها و چنان دیکتاتوری های تندرویی را برقرار کنند که جهان تا آن زمان ندیده بود. بعدها در سال های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ نئولبرال ها توانستند روح و قلب نخبگان تکنوکرات «راه سومی» را فتح کنند که می خواستند انضباط بازار را به دولت های بی مسؤولیت تحمیل کنند. امروزه نیز اصول بنیادین نئولبرالیسم همچنان به دنبال اتحاد با راست تندرو پوپولیست هستند.

این اتحاد ها نه از روی اشتراک منافع برای آزادی های بازار بلکه بر اساس بی احترامی مطلق مشترک در قبال سیاست دموکراتیک و احساس نیاز به محدود کردن هر چه بیشتر نهادهای دموکراتیک منتخب و برای مفهومی انفرادی از جامعه می باشند. بدین ترتیب خلاف برخی تعاریف که پوپولیسم و نئولبرالیسم را گرایش های متضاد می نامند، اقدامات پوپولیستی برای محدود کردن آزادی نهادهای دموکراتیک پایه عملاً پروژه ضد دموکراتیک نئولبرالیسم را تقویت می کنند.

تقریباً در همه جا نئولبرالیسم در پیوند با تقویت قوه مجریه و واگذاری قدرت دموکراتیک به نهادهای بوروکراتیک غیر مسؤول بوده است. در اغلب موارد نئولبرال ها سیستم انتخاباتی و مدل های نمایندگی سیاسی را تغییر داده اند تا فضای آزادی اقتصادی را مهیا تر کنند، به همان شیوه ای که امروزه راست پوپولیست تندرو دموکراسی را مورد تعرض قرار می دهد.

راست تندرو پوپولیست نگرشی اخلاق گرا و ناسیونالیست نسبت به جهان دارد که به نظر می رسد با فردگرایی نئولبرالیسم بی باور به جامعه در کلیت خود تناقض دارد. هر بار که نئولبرال ها به دنبال حمایت اجتماعی وسیع بوده اند عموماً با اعطای امتیازات بالقوه برای مصرف انبوه فردی ناشی از آزادسازی بازار ها عمل کرده اند. در عوض بسیج پوپولیستی به عنوان سیاسی سازی جامعه ای هر چه بیشتر فرد گرا و بی عطوفت در نظر گرفته شده است.

با این وجود همانطور که تحقیقات «ملیندا کوپر» نشان داده اند روابطی نزدیک بین نئولبرالیسم و محافظه کاری اجتماعی وجود دارد و همانطور که «وندی براون» یادآوری می کند هدف نئولبرالیسم مدل «هایک» در عین حال حفاظت از سلسله مراتب سنتی و آزادی های اقتصادی بوده است. در صف مقدم این سلسله مراتب، ارزش های خانوادگی و تقسیم سنتی وظیفه خانه داری می باشد. و این با خواست راست پوپولیست در اتخاذ موضع برله خانواده سنتی همخوانی دارد. اگر ویرای اروپای غربی و کشورهای مؤسس سازمان همکاری و رشد اروپا نگاهی بیندازیم، پیوندهای نئولبرالیسم با یکی دیگر از ویژگی های اساسی راست تندرو یعنی اعتقاد به «خون وطنی» جای تعجب ندارد. شوینیسیم ناسیونالیست نزد رهبران نئولبرال پوپولیست سالهای ۱۹۹۰ در امریکای لاتین و اروپای شرقی وجود داشت که می توان به نمونه های «آلبرتو فوجی موری» در پرو، «لخ والس» در پولند و مورد استونی اشاره کرد.

پشت این ظرایف انتخاباتی یک مفهوم فرد گرا از جامعه پنهان شده که بر اساس آن می توان براحتی تعریفی پوچ از «خلق» را فراخواند. «خلق» نزد پوپولیسم راست به معنای یک واحد بنیانگذار جامعه نیست و بر مجموعه ای از پیوندهای مشترک نیز تکیه ندارد. بلکه بر محور هویتی ساخته می شود که فرد در سخنان رهبر پوپولیست می یابد. به

همین خاطر است که «ارنستو لاک لو» این ساختار را «مفهومی پوچ» می نامد که می توان آن را با انواع فراخوانهای محافظه کار، خودکامه و «خون وطنانه» غیر ملموس پر کرد. فیلسوف «تئودور آدورنو» با مشاهده رشد نوع جدیدی از راست در راست تندرو در سالهای ۱۹۶۰ در المان دریافت که دقیقاً جذابیت آنها بسیار بیشتر از آن که روی نظریاتی مانند «مردم» (دمو) و «ملت» باشد تکیه بر شخصیت مستبد یک فرد و تمایل او به استبداد و انضباط است. به همین جهت است که دوباره سیاسی ساختن جامعه پوپولیست می تواند به حرکت های خشمگین مردمی منجر شود بدون آن که به نوع قدرت جمعی منسجمی که طبقه مالکین از آن واقعاً واهمه دارد منتهی شود.

در حقیقت پوپولیست ها قدرت را به زحمتکشانی که قول حمایت از آنها را داده اند نسپرد و بدتر از آن این که در مجموع قدرت طبقه سرمایه دار و به خصوص سرمایه مالی را مشخصاً کاهش نداده اند. در واقع به نظر می رسد که هدف اتحاد نئولیبرال ها و پوپولیست ها خارج کردن کنترل پروژه نئولیبرال از چنگ نخبگان تکنوکرات «راه سومی» باشد. نخبگان «راه سومی» قادر هستند زیاده روی های نئولیبرالیسم را تشخیص داده و حمایت های اجتماعی را افزایش داده و مسئولیت های بیشتری را به ارگان های تکنوکراتیک واگذار کنند. در حالی که نئولیبرال های واقعی متوجه هستند که پروژه آنها متکی بر محدود سازی دائمی نهادهای دموکراتیک منتخب می باشد. اتحاد نئولیبرالیسم با راست تندرو پوپولیست تعرض به سیاست دموکراتیک را شتاب می بخشد و میل به استبداد نظم و محافظه کاری اجتماعی را تغذیه می کند و گرایش سرمایه و انباشت بدون محدودیت را آزاد می گذارد. توانائی نئولیبرالیسم و راست تندرو پوپولیست در تشکیل یک دوزیستی پایدار بستگی به عناصر ساختاری و نهادینه، یعنی سیاست دارد. ما فقط زمانی می توانیم شروع به طراحی نظریاتی در مورد نحوه متوقف کردن پیشروی نئولیبرالیسم و دفاع از دموکراسی و برابری کنیم که مکانیسم های اقتصادی - سیاسی و نهادینه مشخصی را که به نئولیبرالیسم قدرت مقاومت داده اند، خوب باز شناسیم.

---

دوم جون ۲۰۲۱

نگارنده : «آلدو ماداریا گا» استادیار علوم سیاسی در دانشگاه «دیگو پرتالس» در شهر سانتیاگوی چیلی و عضو محقق مرکز مطالعات منازعات و قوام اجتماعی است.  
برگرفته از نشریه «افریقا-آسیا».